



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) اِثْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵) ﴿

مراد از تعبیر ﴿يُجَادِلُنَا﴾ در کریمه ۷۴ سوره «هود»

بخشی از مطالبی که مربوط به آیات قبل است عبارت از این است که در جریان قوم لوط که فرشتگان به حضور ابراهیم (سلام الله علیه) آمدند آیات قرآن چند بخش است يك بخش آن مستقیماً جریان بشارت، بعد قصه تعذیب قوم لوط را به عرض ابراهیم (سلام الله علیه) می‌رساند در بخش دیگر سؤال و جدال وجود مبارك ابراهیم مطرح است و منشأ این جدال هم جهل نیست بلکه حلیم و اوّاه و منیب بودن ابراهیم خلیل است در بخشی پاسخ ابراهیم خلیل ارائه می‌شود باید مشخص بشود که وجود مبارك ابراهیم خلیل این سؤالش بر اساس جهل نبود بر اساس حلم و اوّاه و منیب بودن آن حضرت بود (يك) آیا این مجادله ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) با فرشتگان بود یا با ذات اقدس الهی (دو) آیه سوره مبارکه «هود» این است که ﴿يُجَادِلُنَا﴾<sup>۱</sup> بسیاری از مفسران گفتند ﴿يُجَادِلُنَا﴾ یعنی «مجادل رسلنا»<sup>۲</sup> که یعنی ملائکه، برخی‌ها مثل مرحوم شیخ طوسی و همفکرانشان همان‌طوری که در سوره مبارکه

۱. سوره هود، آیه ۷۴.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۷۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۸، ص ۳۷۶.

«هود» گذشت فرمودند: «يَحْتَمِلُ مَعْنِيْن» يك وجه اين است كه «يَجَادِلُ رَسُلَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» يك وجه اين است كه از خود ما مستقيماً سؤال می‌كنند<sup>۱</sup> الحاح دارند، اصرار دارند در دعا و شفاعت كه ما اين عذاب را برداريم اينها يكي پس از ديگري كه بحث شد به طور اجمال بايد مرور بشود.

**عدم دلالت نشناختن قاصد وحی توسط نبی، بر رجحان قاصد وحی**

مطلب ديگر اينكه اگر فرستاده‌اي از طرف ذات اقدس الهی آمد برای يك پيامبر و آن پيامبر چون اين فرستاده به صورت يك بشر عادی در آمد او را نشناخت و از پيام او هم خبر نداشت اين هيچ دلالت ندارد كه آن فرستاده اعلم از اين پيغمبر است يا مساوی اين پيغمبر است اگر قاصد ناشناسی آمد و يك پيام مخصوصی آورد و آن پيامبر (عليه الصلاة و عليه السلام) نه اين قاصد را شناخت و نه از پيامش با خبر بود هيچ دليلی نيست كه اين قاصد از پيامبر اعلم است يا مساوی اوست، بلكه اينها به تدريج گزارش را به عرض آن پيامبر می‌رسانند.

**منشأ سؤال حضرت ابراهيم از فرشتگان و مخاطب مجادله ايشان**

عمده اين دو مطلب است كه آیا وجود مبارك ابراهيم بر اساس ندانستن، سؤال كرد يا بر اساس حليم بودن، دوم اين است كه با چه کسی گفتگو كرد با فرشته‌ها گفتگو كرد يا با خدای سبحان؟ در سورة مباركه «حجر» آن بخش اولی كه ياد شده است مطرح شد يعنی مستقيماً فرشته‌های الهی به وجود مبارك ابراهيم (سلام الله عليه) گزارش دادند ما آمديم به شما بشارت بدهيم بعد برويم قريه لوط را ويران كنيم به استثنای لوط و اهلش در سورة مباركه «حجر» آمده است كه وجود مبارك ابراهيم فرمود: ﴿فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ برای چه آمديد؟ ﴿قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ﴾ كه آنها را می‌خواهيم عذاب بكنيم ﴿إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ \* إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ<sup>۲</sup> بعد رفتند و با لوط (سلام الله عليه) گفتگویی داشتند اينجا ديگر سخن از مجادله مطرح نيست

۱. التبيان في تفسير القرآن، ج ۶، ص ۳۵.

۲. سورة حجر، آيات ۵۷ - ۶۰.

مشابه این قصه در سوره مبارکه «ذاریات» آمده در سوره «ذاریات» این است که وجود مبارك ابراهيم فرمود برای چه آمدید ﴿فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ \* قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ \* لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ \* مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ<sup>۱</sup> و کار قطعی ما این است خب این يك بخش است که برای اصل گزارش است اما در سوره مبارکه «هود» يك سؤال و جوابی هم مطرح است وقتی که جریان ابراهيم از نظر بشارت گذشت ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾ با ما مجادله می‌کند چرا مجادله می‌کند؟ ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ﴾<sup>۲</sup> همان‌طوری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان فرمود: «يَحْتَمِلُ مَعْنِيَّيْنِ» روشن نیست که با فرشته‌ها گفتگو کردند شاید با خود خدا گفتگو کرد با ما مجادله می‌کند نه با فرستاده‌های ما و منشأ این مجادله هم حلیم بودن او، اوّاه بودن او، منیب بودن اوست.

### علت سوال حضرت نوح از خداوند درباره فرزند خویش

در همان سوره مبارکه «هود» درباره حضرت نوح (سلام الله علیه) بعد از غرق فرزندش يك سؤال علمی برای حضرت مانده جا برای شفاعت نیست چون بعد از هلاکت فرزند است يك سؤال علمی مانده چون لحظه به لحظه اینها علمشان را از ذات اقدس الهی می‌گیرند این ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>۳</sup> اختصاصی به وجود مبارك پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد همه انبیا می‌گویند «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» در سوره «هود» آیه ۴۵ به بعد آمده است که وجود مبارك نوح بعد از غرق پسرش که دیگر سخن از شفاعت نیست عرض کرد ﴿رَبِّ إِنِّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي﴾ شما هم که فرمودید تو و اهلت نجات پیدا می‌کنید راز هلاکت پسرم چیست ﴿إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ﴾ ادب را هم رعایت کرده عرض نکرد که شما گفتید اهلت را نجات می‌دهم به صورت جامع عرض کرد که

۱. سوره ذاریات، آیات ۳۱ - ۳۴.

۲. سوره هود، آیات ۷۴ و ۷۵.

۳. سوره طه، آیه ۱۱۴.

وعدۀ تو که حق است راز هلاکت پسر مچیست ﴿وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ ما اعتراضی نداریم فقط می‌خواهیم بفهمیم، خدای سبحان فرمود: ﴿يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ صغرای قیاس ممنوع است شما گفتید اهل من است و اهل من طبق وعدۀ باید نجات پیدا کند این کبرا درست است ما اهلت را نجات دادیم اما صغرا ممنوع است این اهلت نبود ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ چرا؟ چون ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ این می‌خواست جهلش را برطرف کند ذات اقدس الهی فرمود من موعظه می‌کنم که باید ساکت محض بودی، بنابراین سؤال گاهی برای رفع جهل است گاهی به عنوان شفاعت این حلیم بودن، اوّاه بودن، منیب بودن سهم تعیین‌کننده‌ای در شفاعت دارد روایت نورانی امام حسن بن علی (علیهما السلام) هم تأیید می‌کند.

### تأثیر دعا در دفع بلا و تغییر قضای الهی

مستحضرید در تأثیر دعا آمده است که دعا «یردّ البلاء و قد أبرم ابراماً»<sup>۱</sup> «یردّ القضاء و قد أبرم ابراماً»<sup>۲</sup> آن قلّه و نهایت نهایی که به صد درجه رسید البته دیگر دعا بی‌اثر است و گرنه تا به آن قلّه نرسید در روایات دعا ملاحظه فرمودید که دعا «یردّ القضاء و قد أبرم ابراماً» ولو محکم هم بشود باز این دعا می‌تواند جلوی قضای الهی را بگیرد مگر اینکه به آن مرحله صد درصد برسد.

### مراد از اهل حضرت نوح (علیه السلام) در بیان قرآن کریم

پرسش: به قطع می‌دانست اهلش است گفت: ﴿إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي﴾.

پاسخ: نه، اهل شناسنامه‌ای که معیار نیست.

پرسش: آیا نمی‌دانسته یا...؟

۱. طب الأئمة (عبدالله و حسین ابنای بسطام)، ص ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۸۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۰.

پاسخ: نه، چون خدای سبحان فرمود اهلت نجات پیدا می‌کنند شاید این نجات پیدا می‌کرد غرق نمی‌شد بعداً با موعظه حل می‌شد توبه می‌کرد و مانند آن همه این احتمالات مطرح است علم اینها هم لحظه به لحظه به تعلیم الهی است به اعلام الهی است علم اینها که ذاتی نیست لحظه به لحظه ذات اقدس الهی به اینها چیز یاد می‌دهد اینها هم یاد می‌گیرند.

دعا مستحضرید که «یردّ البلاء» مگر اینکه امر به آن قلّه نهایی برسد و صد درصد برسد دعا سهم تعیین‌کننده دارد صدقه سهم تعیین‌کننده دارد صلّه رحم سهم تعیین‌کننده دارد اینها در عالم قدرند مگر به آن قضای حتمی برسند.

### ادلّال در مناجات، بهره‌اولیای خاص الهی

جریان جدال هم مستحضرید که ذات اقدس الهی به بندگان خاصّ خودش اجازه ادلال، دلّال و جدال داده است بارها گذشت که در همین دعای نورانی «افتتاح» که از بیانات وجود مبارک حضرت ولیّ عصر است جزء توقیعات آن حضرت است عرض کرد خدایا می‌خواهم با تو مُدَلّانه سخن بگویم «مُدَلّاً عَلَیْكَ»<sup>۱</sup> این ادلال با دلّال است یعنی با غنج و ناز است خدایا من می‌خواهم با تو ناز کنم نیاز سر جایش محفوظ است آن نیازها و حاجت و فقر و نیازمندی که در دعا فراوان است اما ناز کردن را هر کس مجاز نیست وجود مبارک حضرت خودش مجاز بود عده‌ای هم یا این جمله را سریعاً می‌خوانند رد می‌شوند یا بالنیابه می‌خوانند رد می‌شوند یا همان عبادت لفظی دارند چه کسی می‌تواند با خدا ناز کند؟! این ناز را در دعای نورانی «افتتاح» اجازه دادند که «مُدَلّاً عَلَیْكَ» من می‌خواهم دلّال کنم غنج کنم ناز کنم، این ناز در «مناجات شعبانیه» به صورت شفاف آمده که مخصوص خود ائمه (علیهم السلام) است این مناجات از وجود مبارک حضرت امیر بود و ائمه (علیهم السلام) هم می‌خواندند در آن

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۹.

مناجات می‌بینید آدم که گاهی موفق می‌شود به سرعت رد می‌شود یا بالنیابه می‌خواند در آنجا غنج و ناز صریحاً آمده که خدایا «إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَإِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ»<sup>۱</sup> خدایا اگر تو در قیامت به من اعتراض کنی که چرا گناه کردی من هم اعتراض می‌کنم که تو چرا نبخشیدی خب این حرف چه کسی است چه کسی می‌تواند چنین حرفی را در قیامت بزند که ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾<sup>۲</sup> خب این غنج است این ناز است این دلال است مگر کسی جرأت می‌کند زبانش باز می‌شود که به خدا بگوید خدایا تو اگر به من بگویی چرا گناه کردی من می‌گویم تو چرا نبخشیدی تو که بزرگ‌تر بودی تو که عَفْوِي خب این می‌شود غنج می‌شود دلال می‌شود ناز این برای کسی است که ﴿أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾.

### جدال الهی حضرت ابراهیم، جهت شفاعت از عاصیان قوم لوط

برای انسان‌های کامل مثل وجود مبارك ابراهیم که حلیم است اوّاه است منیب است وقتی خدا فرمود فرزندان را قربانی کن عرض کرد چشم، دیگر آنجا جدالی نبود این معلوم می‌شود تسلیم محض است این شخص برای دیگران به خودش اجازه جدال می‌دهد، بنابراین این دو احتمالی که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان ذکر کرده اینها همه‌اش درباره شفاعت است استدعاست، دفع بلاست و مانند آن، وقتی هم که وجود مبارك حسن بن علی می‌فرماید «يَسْتَبْقِيهِمْ»<sup>۳</sup> برای همین است آنجایی هم که به فرستاده‌های ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿إِنْ فِيهَا لُوطًا﴾<sup>۴</sup> یعنی به احترام لوط هم که شد عذاب نکنید.

۱. اقبال الأعمال، ص ۶۸۶.

۲. سوره نبا، آیه ۳۸.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۵۴۷ و ج ۸، ص ۳۲۸.

۴. سوره عنکبوت، آیه ۳۲.

وجود مبارك ابراهيم وقتی برایش مشخص شد كه ﴿إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ﴾<sup>۱</sup> تسلیم محض شد حرفی نزد.

بنابراین روشن نیست آنها مجازند كه مجادله كنند بالاتر از مجادله، به غنچ و دلال و ادلال اجازه یافتند.

### مجادله مدلانه حضرت ابراهيم، محصول نیل حضرت به قرب نوافل

مستحضرید اینها به قرب نوافل راه یافتند روایات معتبری كه هم مرحوم كلینی در كافی از ما نقل كرده و در سایر جوامع ما هم آمده هم اهل سنت نقل كردند این روایت مقبول و منقول من الطرفين است كه ذات اقدس الهی فرمود برخی از بندگان من در سایه اطاعت و آوردن فرایض و نوافل مخصوصاً نوافل محبوب من می شوند وقتی محبوب من شدند من زبان آنها می شوم چشم آنها می شوم گوش آنها می شوم اگر «كنت سمعه.. بصره.. و لسانه الذی ينطق به»<sup>۲</sup> اگر كسی به قرب نوافل رسید و ذات اقدس الهی زبان او شد این زبان، زبان الهی است آن وقت با زبان الهی با خدا غنچ می كند نه با زبان ابراهیمی آن وقت ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۳</sup> «و ما سألت إذ سألت و لكن الله سأل و ما جادلت إذ جادلت و لكن الله جادل» برای اینکه «كنت لسانه الذی ينطق به» و آن وقتی كه توی علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) گفتی: «إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَإِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ»، «ما قلت إذ قلت و لكن الله قال» مگر كسی می تواند با زبان خودش به خدا عرض كند كه اگر تو بگویی چرا گناه كردی من می گویم تو چرا نبخشیدی تا این لسان، لسان الهی نشود تا انسان به قرب نوافل بار نیابد تا مشمول آن حدیث معتبر نشود «كنت لسانه الذی ينطق به» دستش هم دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشود، ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾ نمی شود، «ما قلت إذ قلت» نمی شود، «ما جادلت إذ جادلت»، نمی شود «ما سألت إذ سألت» نمی شود آن وقت با زبانی كه لسان الله است ابراهيم عرض می كند كه از اینها بگذرد آنها كه می فرماید لوط در آن هست نه

۱. سوره هود، آیه ۷۶.

۲. الكافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ رك: صحیح (البخاری)، ج ۷، ص ۱۹۰.

۳. سوره انفال، آیه ۱۷.

اینکه بخواهد بگوید لوط در آن هست تا آن فرشته‌ها بگویند ما لوط و اهلش را نجات می‌دهیم خب اهل لوط که باعث نجات يك ملت نمی‌شوند می‌خواهد بگوید لوط در بین آنهاست شما به احترام لوط این شهر را ویران نکنید و گرنه اهل لوط باشند خب اهل لوط آدم‌های معمولی‌اند بنابراین معیار مجادله باید مشخص بشود (يك) و این جدال غیر از «یدعو» است غیر از «یسألنا» است ما مجازیم سؤال کنیم مجازیم دعا کنیم اما مجاز مجادله نیستیم مجادله برای کسی است که خدای سبحان به او اجازه داد در اثر قرب نوافل خود خدا لسان او شد اینها هم در فصل سوم است مستحضرید که فصل اول که هویت ذات است منطقه ممنوعه است فصل دوم که اکتناه صفات ذات است که عین ذات است منطقه ممنوعه است این فصل سوم وجه الله است فیض الله است فعل خداست همه مقام امکان است در مقام امکان که خارج از ذات است همه این تحولات، امکانات راه دارد.

### نتیجه شفاعت اولیا در دنیا و آخرت

پرسش: در قیامت هم امکان دارد که شفاعت ولی خدا رد بشود؟

پاسخ: چون در قیامت به اذن خداست آنجا ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ آنجا تا اذن صریح تکوینی نیاید شفاعت نمی‌کند و اگر اذن آمد دیگر شفاعت نفی نمی‌شود و اما در دنیا تکوین و تشریع هر دو مطرح است اینجا ممکن است شفاعت بکنند و قبول نشود اما آنجا احدی بدون اذن خدا سخن نمی‌گوید وقتی خدا اذن داد یقیناً شفاعت پذیرفته شده است.

بنابراین جریان وجود مبارك حضرت ابراهیم با این حساب‌ها حل خواهد شد.

### آفرینش جهان هستی با حق

می‌ماند مسئله آفرینش این عالم مهندس بودن از اوصاف فعلی خدا یعنی فصل سوم است این مهندس هم که بارها ملاحظه فرمودید عربی نیست این معرب است این معرب اندزه است که اندزه، محفف اندازه است این عربی



نیست این معرّب است در روایات دارد خدای سبحان مهندس این عالم است حالا عالم را که خدای سبحان معماری کرده مهندسی کرده برای ما شرح می‌دهد که این عالم را با چه مصالحی ساخت اگر يك معمار امین و صادقی به ما گزارش بدهد که مثلاً این مسجد را با فلان مصالح ساختیم ما مطمئنیم ذات اقدس الهی فرمود ما این عالم را با يك مصالح ویژه ساختیم و آن مصلحت، حقیقت است ما با حقیقت عالم را ساختیم یعنی سنگ و گِل را با حقیقت ساختیم خود سنگ و گِل مصالح ساختمانی است اما سنگ و گِل با چه چیزی ساخته شد سنگ و گِل با حق ساخته شد ارض و سما با حق ساخته شد.

### ضرورت معاد در نظام خلقت

وقتی کلّ این نظام با حق ساخته شد مصالح ساختاری ساختمانش حق است می‌شود هدفمند اگر - معاذ الله - معادی نباشد عالم می‌شود پوچ و باطل بعد از اینکه فرمود این عالم حق است فرمود پس حساب و کتابی هست هر کس هر چه را کرد می‌چشد این‌طور نیست که هر کس هر چه گفت، گفت؛ هر چه کرد، کرد؛ نه تنها عالم دارای معاد و حساب و کتابی هست بلکه در هر مقطع تاریخی حق پیروز است.

### تفسیر افعال الهی با یکدیگر

لطیف‌ترین تعبیری که در این زمینه می‌شود گفت آن است که درست است که قرآن «یفسّر بعضه بعضاً»<sup>۱</sup> به تعبیر زرکشی که قبل از سیوطی آن کتاب البرهان فی علوم القرآن را نوشته ایشان دارند بهترین روش تفسیری تفسیر قرآن به قرآن است و از طبری که قبل از هزار سال است تا المنار که برای عصر اخیر است در همه این کتاب‌های تفسیری شما مراجعه کنید مضمون اینکه قرآن «یفسّر بعضه بعضاً» هست منتها کمتر موفق شدند که کاملاً به این اصل عمل کنند این فرعی است که اقوال خدا مفسّر یکدیگر است اصلش آن است که افعال خدا مفسّر یکدیگر

است یعنی هر حادثه‌ای که پیش آمد حادثه بعد آن را تفسیر می‌کند این طور نیست که حادثه گم باشد گمنام باشد بی‌شناسنامه باشد ابتر باشد سرتاسر جهان خلقت کوثر است هیچ چیزی ابتر نیست «فعل الله یفسر بعضه بعضا» وقایع جهان هستی «یفسر بعضه بعضا» این طور نیست که حادثه‌ای بیاید صحنه‌ای بیاید بعد مبهم بگذرد و روشن نشود که حق با چه کسی است حق با چه چیزی است چه چیزی بود و چه چیزی گذشت فعل خدا، حوادث الهی «یفسر بعضه بعضا» آن گاه قول خدا که از فعل خدا حکایت می‌کند آن هم «یفسر بعضه بعضا».

### حقانیت نظام آفرینش

لذا فرمود عالم با حق بافته و ساخته شد گاهی به صورت قضیه سالبه فرمود باطل در اینجا به کار نرفت ما متاع تقلبی به کار نبردیم هیچ بطلانی در صدر و ساقه این عالم راه پیدا نکرد گاهی به صورت قضیه موجهه ذکر می‌کند که عالم به حق ساخته شد گاهی این را به صورت حصر در می‌آورد که جز حق چیزی در عالم نیست شما ملاحظه فرمایید در سوره مبارکه «ص» آنجا با قضیه سالبه ذکر شده آیه ۲۷ سوره مبارکه «ص» این است ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾ ما در لابه‌لای آجر این عالم باطل جا ندادیم هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه، کسی خلاف بکند بگوید گذشت در و دیوار عالم دارند می‌بینند و شهادت می‌دهند و ﴿لِلَّهِ جُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> همه مواظب‌اند که حمله شروع بشود وقتی حمله شروع شد همه می‌گیرند این چنین نیست که در يك گوشه عالم باطل راه داشته باشد این به صورت قضیه سالبه، به صورت قضیه موجهه به این صورت آمده است ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾<sup>۳</sup> یعنی اول و آخر عالم حق است آستر و ابره عالم حق است ظاهر و باطن عالم حق است لیل و نهارش حق است مصالح حق در آن به کار رفته خب اگر همه عالم حق است کسی نخواهد

۲. سوره فتح، آیات ۴ و ۷.

۳. سوره انعام، آیه ۷۳.

حرف باطل بزند همه عالم او را می‌گیرد لذا «خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل»<sup>۴</sup> هیچ ممکن نیست که کسی کار باطل بکند و نتیجه صحیح بگیرد آیه ۴۴ محلّ بحث سوره مبارکه «عنکبوت» همین است ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ ما به حق آفریدیم خانه را با چه چیزی آفریدند بله با سیمان، سیمان را با چه چیزی آفریدند، ماده را با چه چیزی آفریدند جان عالم چیست؟ حقیقت است، پس باطل در عالم راهی ندارد ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾

### علم، زمینه نیل به عقل

در بیانات وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که «العالم الذی عقل عن الله فَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ وَاجْتَنَبَ سَخَطَهُ»<sup>۵</sup> عالم این است اینکه در بحث دیروز گذشت فرمود: ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ خب اگر عالم بودند باید عاقل می‌شدند چون عاقل نشدند پس عالم نیستند یعنی علم، زمینه عقل است اینها تازه درباره بحث‌هایی که حوزه و دانشگاه با آن کار دارد در حوزه و دانشگاه ممکن است اول آدم عالم بشود بعد عاقل بشود فرمود این حرف‌های ما را علما می‌فهمند عقلا می‌فهمند اما نزدیک بشوند دست بزنند نیست.

### مسّ حقیقت قرآن، در پرتو طهارت جان

مسئله مسّاس، مسّاس است در آیه سوره مبارکه «واقعه» فرمود: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ نه «لا يعلمه» نه «لا یفسّره» نه «لا یعقله» اینها از علمای عادی ساخته است کسی برود قرآن را بغل کند در آغوش بگیرد معانقه کند این برای اهل بیت است سخن از «لا يعلمون» و «لا یعقلون» و اینها که نیست که کار حوزه و دانشگاه باشد این برخورد است برخورد قرآن، طهارت می‌طلبد اگر کسی بخواهد حکم فقهی از آن استفاده کند این ضمیر ﴿لَا

۴. دیوان حافظ، غزل ۳۰۴.

۵. مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۴۶.

يَمَسُّهُ ﴿ۛ﴾ به قرآن برمی‌گردد ﴿ۛ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿ۛ﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿ۛ﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿ۛ﴾ باید با وضو باشد اما اگر کسی خواست با کتاب مکنون تماس بگیرد باید جانش پاک باشد جان چه کسی پاک است برابر آیه تطهیر،<sup>۶</sup> اهل بیت جانشان پاک است درباره آنها سخن از عالم بودن نیست بلکه فوقاند سخن از عاقل بودن نیست بلکه فوقاند اینها قرآن را در آغوش دارند با قرآن می‌سازند دارند تماس دارند معانقه می‌کنند ﴿ۛ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿ۛ﴾ نه «لا یدرکه» نه «لا یعقله» نه «لا یفعله» یک چیز دیگر است.

نجوای انسان با خدا در پرتو نماز و خطاب خدا به انسان با تلاوت قرآن

فرمود: ﴿ۛ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿ۛ﴾ حالا این اوجی که گرفته مستحضرید که قرآن برای همه طبقات است گاهی اوج است گاهی آسمان است گاهی زمین است فوراً تنزل می‌دهد که شما نماز را بالأخره یادتان نرود مگر نمی‌خواهید با متکلم رابطه برقرار کنید اگر خواستید با او حرف بزنید همین نماز است خواستید حرف او را بشنوید که قرآن است ﴿ۛ اِئْتِلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ ﴿ۛ﴾ تا مخاطب او باشید ﴿ۛ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ ﴿ۛ﴾ تا متکلم با او باشید بالأخره دو راه دارد یا انسان مستمع است یا متکلم بخواهی با او حرف بزنی، نماز، بخواهی حرف او را گوش بدهی، قرآن؛ او با تو حرف می‌زند ﴿ۛ اِئْتِلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ ﴿ۛ﴾ و اقم الصلاة ﴿ۛ﴾ آنجا اگر گوش دادی فرمود: ﴿ۛ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا ﴿ۛ﴾<sup>۷</sup> خودت هم که داری می‌خوانی گوش بده بین چه چیزی داری می‌گویی برخی حمل بر وجوب کردند که ﴿ۛ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا ﴿ۛ﴾ وجود مبارك امام باقر که امروز میلاد آن حضرت (صلوات الله و سلامه علیه) است فرمود این مربوط به نماز جماعت است<sup>۸</sup> در نماز جماعت وقتی امام جماعت مشغول قرائت است لازم است که مأموم ساکت باشد بعضی‌ها بر استحباب حمل کردند بعضی‌ها

۶. سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

۷. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۸. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۹۲.

فتوا به وجوب دادند ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾ را حمل بر نماز جماعت کردند بالأخره خودت هم که داری می‌خوانی گوش کن بین چه چیزی داری می‌گویی نه اینکه ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾ برای دیگران باشد خودت هم که می‌خوانی با حواس جمع بخوان نه اینکه حواست جای دیگر باشد آن وقت قرآن هم بخوانی این طور نیست ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ﴾ چه خودت بخوانی چه دیگری بخوانی گوش کن بین متکلم چه می‌گوید ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾ بعد هم بخواهی با او حرف بزنی ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ اسلام وقتی به ایران آمده همه جای ایران یکسان افسران و سربازان اسلام و حجاز که رفتند آنجا که متأسفانه افسران تیم و عدی رفتند خب اهل گروه دیگر شدند آنجا که سادات و فرزندان پیغمبر (علیهم الصلاة و علیهم السلام) آمدند آنها شیعه شدند اینکه می‌بینید در بعضی از استان‌ها امامزاده‌ها فراوان است سرش همین است. در طبرستان این طور بود وقتی که قرآن می‌خواندند - تازه قرآن به ایران آمده بود - می‌گفتند گوش بدهید بینیم طبق ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾ یعنی چه، وقتی گوینده‌ای سیّدی اهل حجازی آنجا آمده بود بیان نورانی حضرت امیر را می‌خواست نقل کند می‌گفتند گوش بدهید بینیم علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) چه چیزی می‌گوید اینها در شیعه ناب بودند با بیانات نورانی حضرت امیر همان عمل را می‌کردند که با بیان قرآن می‌کنند این گونه هم باید بکنیم غیر از این هم نیست اگر آن بیان، بیان الهی است منتها از زبان معصوم خب «إِذَا قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِذَا قَرَأَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» چون از خودش که نمی‌گوید چه روایت صحیح چه قرآن هر دو حرف يك جاست بالأخره. اگر کسی خواست با قرآن حرف بزند نماز فرصت خوبی است اگر خواست مستمع خوبی باشد خدا با او حرف بزند قرآن حرف خوبی است لذا هر دو را جمع کرده فرمود: ﴿إِثْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ که - ان شاء الله - امیدواریم همه اهل این دو فضیلت باشیم!

«و الحمد لله ربّ العالمين»